

که نوح شد و کرد جهان را بدعا غرق
 که گشت خلیل و به دل یار بر آمد
 یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی
 از دیده یعقوب چو انوار بر آمد
 حقا که هم او بود که اندر ید بیضا
 در چوب شد و بر صفت مار بر آمد
 میگشت دمی چند برین روی زمین او
 عیسی شد و بر گنبد دوار بر آمد
 بالجمله هم او بود که میآمد و میرفت
 تا عاقبت آن شکل عرب وار بر آمد
 منسوخ چه باشد نه تناسخ که حقیقت
 شمشیر شد و در کف کز او بر آمد
 نی نی که هم او بود که میگفت انا الحق
 منصور نبود آن که سردار بر آمد
 رومی سخن کفر نگفته است و نگوید
 کافر بود آنکس که بانکار بر آمد

خود رفت بکشتی
 آتش گل از آن شد
 روشنگر عالم
 تا دیده عیان شد
 میکرد شبانی
 زان فخر کیان شد
 از بهر تفرج
 تسبیح کنان شد
 هر قرن که دیدی
 دارای جهان شد
 آن دلبر زیبا
 قتال زمان شد
 در صورت بوالحی
 نادان به گمان شد
 منکر مشویدش
 از دوزخیان شد

بلکه تمام مثنوی و دیوان مولوی و جمیع اشعار و آثار صوفیه مبتنی بر همین

مقدمه است :

قال الامام الغزالی عند تاویل آية النور في جملة ما قال العارفون
 بعد العروج الى سماء الحقيقة اتفقوا على انهم لا يرون في الوجود الا الواحد
 الحق لكن منهم من كان له هذه الحالة علميه ومنهم من صار ذلك له حالتيه ذوقيه
 وانتفت عنهم الكثرة بالكلية واستغرقوا في الفردانية المحضة واستولت
 عقولهم فصاروا كالمبهوتين فيه فلم يبق ثم معنى لا ذكر الله و لا ذكر
 انفسهم فكروا و سكر رفع سلطان عقولهم فقال احدهم انا الحق وقال الاخر

ما فی جبتی سوی الله کلام العشاق ووردوا الی میزان الله فی الارض عرفوا
ان ذلک لهم یکن عن حقیقه الاتحاد.



غزالی

وبالجملة ذات وحدانی که حقیقت وجود مطلق عبارت از آنست بقیود
تعنیات اعتباریه در لباس کثرت ظهور گیرد یعنی از تجلیات و تنزلات از آن ذات اضافات
و تعنیات بوی منتظم گشته توهم تعدد و تکثر حقیقی پیدا شده و اما در حقیقت بجز آن ذات
وحدانی دیگری نباشد و هر غیرى که در توهم آید خیال بود:

هر دیده که بر فطرت اول باشد

بیرون ز تو هر چه بیند اندر عالم

و مراد با اتحاد نه اتحاد با چیزی است بلکه مراد انعدام واضع حلال هویات ممکنات است و
بقای هویت واجب چه عارف از انتهای مراتب عرفان مستغرق بحر وحدت است و هستی اعتباری
و توهمی که حجاب است میان او و حق بالمره منتفی گشته و در حقیقت غیر حق را موجود

نمیبیند که صادق الموجود هو الله این است خلاصه اقوال و گفته‌گوه‌ها و ادله ایشان.

آن‌گاه بجواب پرداخته و بعد از شرحی مشبع چنین فرماید:

و چون کلام باین مقام میرسد و صوفیه از اثبات وحدت وجود بطریق عقل عاجز شوند عقل شریف را که از جمله حجج الهیه است چنانکه در اخبار بسیار: *بایک أمر و ایاک انهی و بک ائیب و بک اعاقب* مخاطب است از منصب حکومت و حجت معزول نموده و براهین قطعیه او را پیوسته قدح و جرح معقولی از درجه اعتبار و مرتبه اقتدار ساقط و هابط دانسته و بتمثیلات ضعیفه و تخیلات ضعیفه و تسبیح عبارات و ترصیح اشعارات متشبهت گردیده در *هتک استار عقل و نقل اشعار و الفاظی را دثار خود ساخته است تمسک بر دامن بی‌امن کشف و مشاهده زنند و متشابهات آیات و روایات را شاهد و معاضد خود سازند و گویند عارف از دیده گوید و عاقل از شنیده:*

ترا دیدیم و یوسف را شنیدیم شنیدن کی بود مانند دیدن

و مشهور در عبارت از رؤیت حق دانند بی حجاب و شیخ ابو سعید ابو الخیر گوید:

نتوان بخدا رسید از علم و کتاب حجت نبرد راه با قلم صواب

در وادی معرفت براهین حکیم چون جاده راه در چراگاه دواب

و شیخ شبستری در گلشن راز گوید:

کسی کو عقل دور اندیش دارد بسی سرگشتگی در پیش دارد

ز دور اندیشی عقل و فضولی یکی شد فلسفی دیگر حلولی

بخرد را نیست تاب نور آن روی برو از بهر او چشم دگر جوی

در چشم فلسفی چون بود احول ز وحدت دیدن حق شد معطل

ز نا بینائی آمد راه تشبیه زیك چشمی است ادراکات تنزیه

تناسخ زان سبب شد کفر و باطل که آن از تنك چشمی گشت حاصل

بدان که بی نصیب از هر کمالست کسی را کو طریق اعتزال است

کلامی کو ندارد ذوق توحید بتاریکی در است از غیم تقلید

بدو هر چه بگفتند از کم و بیش
منزه ذاتش از چند وجه و چون
نشانی داده اند از منزل خویش
تعالی شانه عما يقولون
مستندنا فیما ذهبنا الیه هو الکشف والعیان لالانظر والبرهان
چنانکه مولوی در مثنوی گفته :

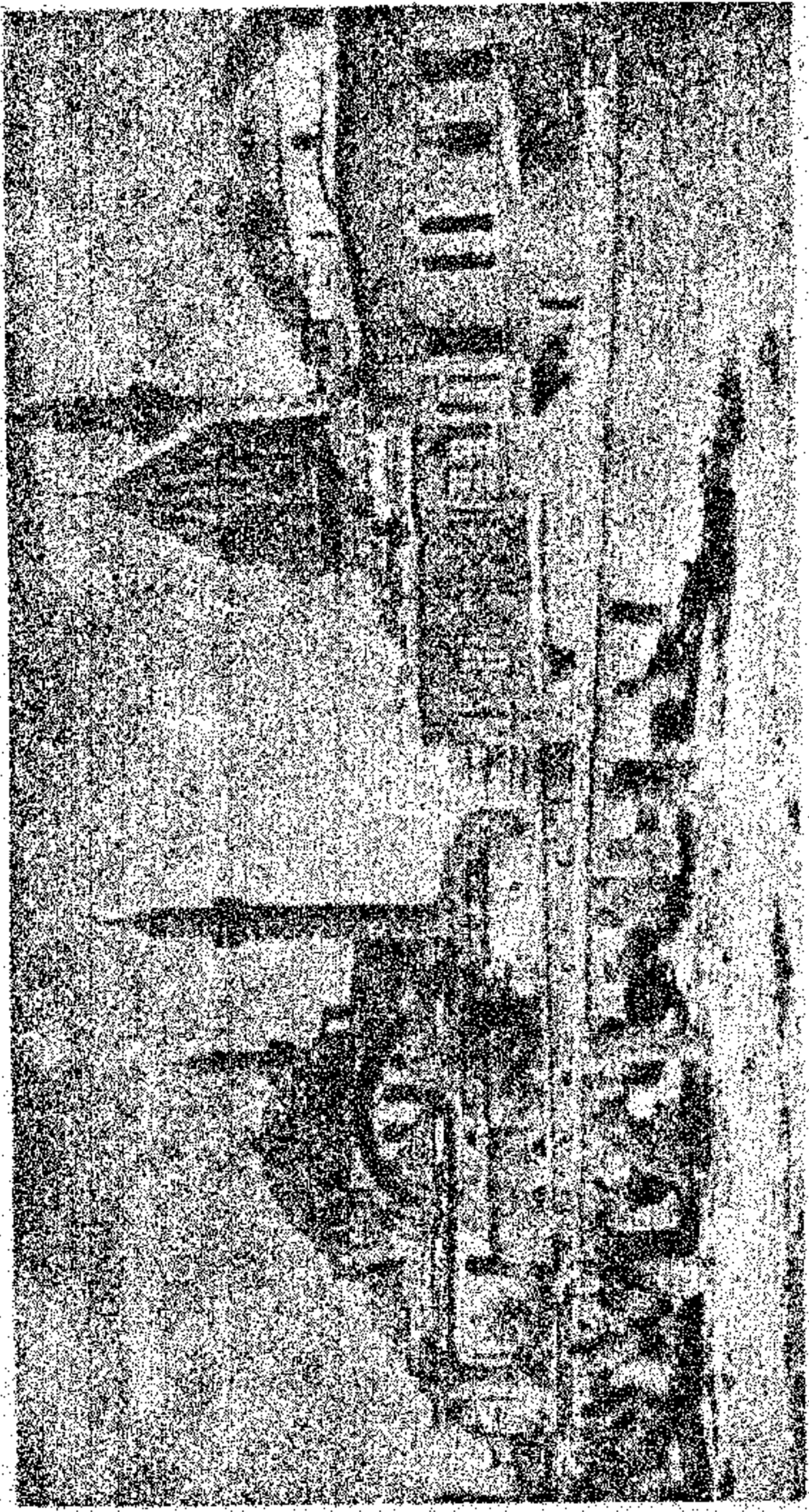
پای استدلالیان چوین بود
پای چوین سخت بی تمکین بود

و چنان دانند که نسبت عقل بآن نور بی ظهور مانند نسبت وهم باشد بعقل
یعنی طور عقل طوری است که در آن طور بطریق مشاهده و مکاشفه چیزی چند منکشف
گردد که عقل دور بین از ادراک آن عاجز است چنانکه حواس بی سیاس و مشاهده بی اساس
از ادراک مدرکات و معقولات عقل در آن طور است :

حق جان جهان است و جهان جمله بدن
افلاک و عناصر و موالید اعضاء
افواج ملائکه ، حواس آن تن
توحید همین است و دیگرها همه فن

و قال المحقق الشریف فی حواشی شرح التجوید ان قلت ماذا نقول
فیمن یری ان الوجود مع گونه عین الواجب و غیر قابل للتجزی والانقسام
قد انبسط علی هیاکل الموجودات فظهر فیها فلا یخلوا عنه شیئی من الاشیا
بل هو حقیقتها و عینها وانما امتازت و تعددت بتقیدات و تعینات اعتباریه
و یمثل ذلک بالبحر و ظهوره فی صورة امواج متکثره مع انه لیس هناك
الاحقیقة البحر فقط قلت هذا طور و راء العقل لایتوصل الیه الا بالمشاهدات
الکشفیه دون المظاهرات العقلیه و کل میسر لما خلق له انتهى

والشیخ العارف علاء الدوله السمنانی مع غایة اعتقاده و غلوه فی الشیخ
العارف محیی الدین الاعرابی حتی انه خاطبه فی حواشیه علی الفتوحات بقوله
ایها الصدیق ایها المقرب ایها المولی و ایها العارف الحقانی کتب علی قوله فی
اول الفتوحات سبحان من اظهر الاشیا و هو عینها ما لفظه ان الله لا یتحیی من
الحق ایها الشیخ لو سمعت من احد انه یقول فضلة الشیخ عین وجود الشیخ لا تسامحه
البتة بل تفضب علیه فكیف یسوغ لك ان تنسب هذا الهدیان الی الملك الدیان
تبالی الله توبه نصوحاً لتنجو من هذه الورطه الوعره التي یستنکف منها
الدهریون والطبیعیون والیونانیون والسلام علی من اتبع الهدی.



مستند درویشان مولوی در قونیه (مولوی مؤسس و طریقه درویشان مولوی بوده که درویشان
بنوای اشعار او میرقصند)

و شیخ معی الدین در فصوص و فتوحات گوید که هر که بت پرستد همان خدا را پرستیده باشد و چون سامری گوساله ساخت و مردم را بعبادت او خواند حق تعالی یاری نکرد هارون را بسامری از برای اینکه میخواست که در هر صورتی پرستیده شود حق تعالی نصاری را تکفیر نمود بسبب آنکه بالوهیت عیسی قائل شدند بلکه بسبب آنکه خدا را منحصر در عیسی دانستند چنانکه فرمود « لقد کفر الذین قالوا ان الله هوالمسیح و خود را خاتم اولیاء دانسته و گفت که ختم ولایت باو شده و پیغمبران نزد او حاضر شدند بجهت آنکه تهنیت و مبارکبادی ختم ولایت او و نیز گفته که جمیع انبیاء اقتباس علم میکنند از مشکوٰۃ خاتم انبیاء و جمیع اولیا اقتباس عام مینمایند از مشکوٰۃ خاتم اولیا و گفته که خاتم اولیاء افضل است از خاتم انبیاء در ولایت چنانکه خاتم انبیا افضل است از سایر انبیاء در رسالت و نیز گفته که اهل آتش در دوزخ تنعم میکنند و به آتش راحت مییابند و لذت میبرند و عذاب کفار منقطع خواهد شد و عذاب مشتق است از عذاب بمعنی شبرینی و قیصری در شرح فصوص در اینمقام بجهت تمثیل گفته که لذت اهل آتش از آتش و تنفرشان از نعیم بهشت چنان است که جعل ازبوی قازورات و نجاسات لذت میبرد و از بوهای خوش نفرت مینماید و نیز معی الدین مذهب جبر را اسناد بجمیع عرفا داده و شبستری در گلشن راز نیز گفته :

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود : کو مانند کبر است
 و جمیع اشاعره اهل سنت جبری مذهبند و چه خوب گفته امام فخر رازی اشعری
 در اینمقام :

اذا كانت الاشياء من الله قدرت فقد قام عذر اليرافض في السب
 اذا كان رب العرش في حكمته قضي عليهم بهذا فالعتاب على الرب

و ظاهراً نظر بمقدمه جبر است آنچه عارف مولوی در مثنوی فرموده در اواخر دفتر اول در بیان عذر ابن ملجم لعین در قتل امیر المؤمنین علی علیه السلام و وعده شفاعت آنحضرت با او در قیامت با عدم احتیاج او بشفاعت :

گفت پیغمبر بگوش جاگرم کو برد روزی ز پیکر این سرم

کرد آگه آن رسول از وحی دوست
 او همیگوید بکش پیشین مرا
 من همیگویم چو مرگ من ز تو است
 او همی افتد به پیشم ای کریم
 تا نیاید بر من این انجام بد
 من همیگویم که ای جفالقلم
 هیچ بغضی نیست در جانم ز تو
 آلت حقی و فاعل دست حق
 گفت او پس این قصاص از بهر چیست
 گر کند بر فعل او خود اعتراض
 آلت خود را اگر او بشکند
 رمز نسخ آیه او نفسها
 باز آمدگی علی زودم بکش
 من حالات میکنم خونم بریز
 گفتم از هر ذره ای خونی شود
 يك سر مو از تو نتواند برید
 ليك بی غم شو شفیع تو منم
 پیش من این تن ندارد قیمتی
 خنجر و شمشیر شد ریحان من
 آنکه رخس تن بدینسان پی کند

که هلاکم عاقبت بردست اوست
 تا نیاید از من این فعل خطا
 باقضا من چون تو انم حیلہ جست
 تو مرا کن از برای حق دونیم
 تا نسوزد جان من بر جان خود
 زان قلم بس سرنگون گردد علم
 زانکه این را من نمیدانم ز تو
 چون ز من بردست حق من طامن و دق
 گفت حق از حق که این سرخفی است
 ز اعتراض خود برویاند ریاض
 آن شکسته گشته را نیکو کند
 فات خیراً در عقب میدان مها
 تا نبینم آن دم و وقت ترش
 تا نبیند چشم من آن رسته خیز
 خنجر اندر کف بقصد تو رود
 چون قلم بر تو چنین خطی کشید
 مالك روحم نه مملوك تنم
 بی تن خویشم فتی ابن الفتی
 مرگ من شد بزم و نرگس دان من
 حرص میری و خلافت کی کند

و بأجماع مسلمین بوصیت امیر المؤمنین علی علیه السلام حضرت امام حسن
 ابن ملجم لعین را کشت و باذن آن حضرت و حضرت امام حسین علیه السلام جسد آن
 نشقی را سوختند و لعذاب الاخرة اشد و باقی.

قاصر گوید: چنانکه آیات و روایات محکم و متشابه دارند علما و بزرگان

شیعیان و سنیان محکم و متشابه دارند و حال مولوی از جمله متشابهات و کلامش قابل تاویل است خصوصاً نظر بمضمون اصدق الشعر اکذبه و موای در مثنوی نیز گفته:
 يك فسانه راست گویم یا دروغ تا دهد مر راستی ها را فروغ
 و در مسلمین کسی نیست که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام و عبدالرحمن ابن ماجم ملعون هر دو را خوب داند و حکم به نجات هر دو کند و العلم عند الله.
 و باز مرحوم کرمانشاهی در پاسخ سؤال شخصی که پرسیده بود میگویند ولانا جلال الدین مثنوی را باسم حضرت صاحب الامر نوشته و منظور از ضیاء الحق حسام الدین ولی عصر است و آیا این گفتار اصلی دارد یا نه مینویسد:
 ظاهراً این کلام از اوهام عوام است و تا حال این را از فاضلی نشنیده ام و در کتابی ندیده ام بلکه خلاف آن در کتب محققین مذکور و بر السنه بزرگان مشهور است.
 شیخ مکاشف عارف ملاحسین ابن علی الواعظ کاشفی در لب اللباب چنین گفته است:

در صفت حضرت قدوة العارفين و امام الهدى و البقین و دبعة الله فی خلقه و صفوته فی برتبه مفتاح خزائن العرش امین کنوز کمون الفرش ابو الفضایل ضیاء الحق حسام الدین حسین ابن محمد ابن الحسن المعروف بابن اخي الترك قدس الله روحه که باعث نظم مثنوی معنوی و مستدعی آن بود تا آخر کلامش در خصوص وی:
 بر بیان و نظر مرحوم آقا محمد علی کرمانشاهی چند نکته وارد است که پس از چند سطر از منشآت مرحوم علامه مجلسی و وقوف بر معتقدات وی بتوضیح نکات مزبور مبادرت میشود اینک چند سطر از علامه مجلسی که در مقام رد بر پیروان مکتب تصوف فرموده است:

حضرت صادق علیه السلام فرمودند اوصیاء و ائمه درهایی اند که از راه متابعت ایشان بخدا میتوان رسید و اگر نه ایشان بودند خدا را نمیتوانست شناخت بایشان خدا حجت خود را بر خلق تمام کرده و در این باب احادیث و اخبار و روایات بسیار وارد شده است. اکثر اهل عالم را شیطان از این راه فریب داده که دست از

فرموده خدا و رسول و ائمه برداشته‌اند و بعقلهای ضعیف اعتماد نموده‌اند و هر طایفه خود را بنوعی شناخته‌اند.

باعتقاد خود و همه خطا کرده اند آخر تفکر نمینمایند که اگر عقل مستقل میبود در این باب این فرق بسیار از متکلمین و حکماء که همه اهل عقل اند چون در این باب و هر بابی دو فرقه با یکدیگر موافق نیستند چنانکه جمعی از متکلمین بعقل نحیف خویش خدا را جسم دانسته‌اند و میگویند نوری است از بابت شمس میدرخشد بعضی از صوفیه اهل سنت و مجسمه ایشان خدا را بصورت پسر ساده میدانند بر روی عرش نشسته و بعضی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان اکثری بحلول خدا قائل شده‌اند در اشیاء تا آنجا که میفرمایند معنی الدین در فصوص الحکم به‌گوید:

ما هیچ وصف حق نکردیم الا ما عین آن وصف بودیم و حق تعالی وصف نفس خود را از برای ما میفرمود پس هر گاهی که او را مشاهده کنم که خود را مشاهده کرده باشم و هر که او را مشاهده میکند مشاهده خود کرده باشد الخ:

مرحوم علامه آقا محمد علی کرمانشاهی یک قسمت از استدلال خود را مبتنی بر غزلی دانسته که آنرا از مولانا جلال الدین رومی پنداشته و مطلع او این است:

هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمد
دل برد و نهان شد

هر دم بلباس دگر آن یار در آمد
که پیر و جوان شد

صرف نظر از اینکه با تحقیق وافی و پژوهش کافی که استاد بزرگوار و علامه عالی‌مقدار جلال الدین همایی بعمل آورده اند غزل مزبور از مولانا جلال الدین محمد صاحب کتاب مثنوی نبوده و سراینده آن شاعر دیگر متخلص برومی است مدلول غزل مأخوذ از خطبه البیان است گرچه درباره خطبه البیان و خطبه تطنجیه سخن بسیار است و بعلم آنکه جامع خطب مولای متقیان یعنی سید رضی نورالله مرقدہ ذکر از این دو خطبه نموده و کلماتی از قبیل انا حی و امیت و انا اخلق و ارزق انا الذی اوجدت السماوات السبع و الارضین السبع فی طرفه عین انا منشی الملكوت فی الکلون و همچنین انا الذی عندی علم الكتاب ما کان و ما یکون انا نوح الاول انا

ابراهیم الخلیل و مشابه این کلمات در آن دیده میشود قبولش بنام مولای متقیان مشکل بنظر آمده ولی چون قاضی سعید قمی در شرح حدیث عمایه آنرا ذکر کرده و حافظ رجب برسی آنرا از خطب مسلم حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام دانسته اند قابل توجه خاص است و عدم ذکر آن از ناحیه محمد ابن یعقوب کلینی یا محمد ابن بابویه القمی و محمد ابن نعمان البغدادی و سید مرتضی و شیخ طوسی دلیل بر عدم اعتبار خطب مزبور نمیتواند باشد و اینکه مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی در ذیل جامع الشتات متعرض شده که مرحوم ملامحسن فیض در تفسیر صافی اشاره ای باین خطبه ها نفرموده و در کتاب قره العیون نسبت باین دو خطبه را بآن جناب داده و ظاهر اینست که تکیه او بکتاب حافظ رجب برسی است قابل تأمل بنظر میرسد زیرا علاوه بر اینکه مرحوم فیض در کتاب قره العیون آنرا مأخوذ از حافظ رجب برسی اعلام نداشته در کلمات مکتونه خود بدان استناد فرموده است گذشته از اینکه حافظ رجب برسی خود از فعول بزرگان است و صاحب تألیفات عدیده میباشد مانند مشارق الانوار و مشارق الادیان و لباب حقایق الایمان که آنرا در سال ۸۰۱ هجری نوشته و همچنین زیارت نامه ای برای حضرت مولی الموالی علیه السلام و رساله ای بنام لمعه در اسرار اسماء و صفات و حروف و آیات تالیف کرده و الدر الثمین که بانصد آیه در شان حضرت امیر را جمع آوری کرده و لوامع اتوار التمجید و جوامع اسرار التوحید و رساله ای در تفسیر سوره اخلاص و رساله دیگر در کیفیت انشاء توحید و کتابهای دیگر مخصوص بذکر موالید ائمه اطهار تسلیف نموده و علاوه بر تألیفات مزبوره که میرساند در آثار و کلمات حضرت امیر علیه السلام تتبع و پژوهشی داشته است و هر جوینده یا بنده نیز هست در شان مولا علی مدایعی دارد که دو نمونه از آن را ذیلا میآورد تا مشخص میزان عقیده وی نسبت بمولای متقیان باشد:

ایها الائم دعنی واستمع من وصف حالی

انا عبد لعلی المرتضی مولی الموالی

کلما ازددت مدیحا فیه قالو الا تغالی

و اذا ابصرت فی الحق یقینا لا ابالی

آية الله التي في وصفها القول حلالی
 كم الي كم ايها العادل اكثر جدالی
 با غد ولی فی غرامی خلنی عنك و حالی
 رح اذا ما كنت ناجی و اطرحنی وضلالی
 ان جی لعلی المرئی عین الكمال
 وهوزادی فی معادی و معادی فی مآلی
 وبه اكملت دینی و به ختم مقالی

وله ايضاً

العقل نور و انت نعاہ	و الكون سر و انت مبداہ
والخلق في جمعهم اذا جمعوا	الكل عبد و انت مولاه
انت الولی الذي مناقبه	مالعلاها في الخلق اشباه
يايت الله في العباد و يا	سر الذي لا الله الا هو
قد قال قوم بانه بشرآ	و قال قوم لا هوا لله
يا صاحب الحشر والمعاد و من	مولاه حكم العباد و لاه
يا قاسم النار والجنان غدا	انت ملاذ الراجی و ملجاء
كيف يخاف البرمی حر لظمی	وانت عند الحساب غوثاه
لا يخشى النار عبد حیدره	اذ ليس في النار من تولاه

بدیهی است با اعتقاد راسخی که حافظ رجب برسی داشته و تجسس فوق-
 العاده ای که بکار میبرده است بوجد این دو خطبه واقف گشته و عدم ذکر آن از ناحیه
 علماء اعلام دلیل بر عدم انتساب آن نیست و بهر حال غزل مزبور مدلولاً ماخوذ از این دو
 خطبه است و اصولاً بمولانا جلال الدین مربوط نبوده و استناد بآن از ناحیه مرحوم
 کرمانشاهی ظاهر اغیر موجه است دیگر از نکاتی که مورد نظر است اینکه مرحوم آقامحمد
 علی کرمانشاهی در استدلال خود مولانا را منتسب بجبریون کرده در صورتیکه در مثنوی
 و دیوان غزل مکرر در مکرر سخن از عقیده جبری بمیان آمده و با اصطلاح مولانا جبری
 کافر خطاب شده و خود نیز فرموده است:

ما همه شیران ولی شیر علم	حمله مان از باد باشد دمبدم
حمله مان از باد و ناپیداست باد	جان فدای آنکه ناپیداست باد

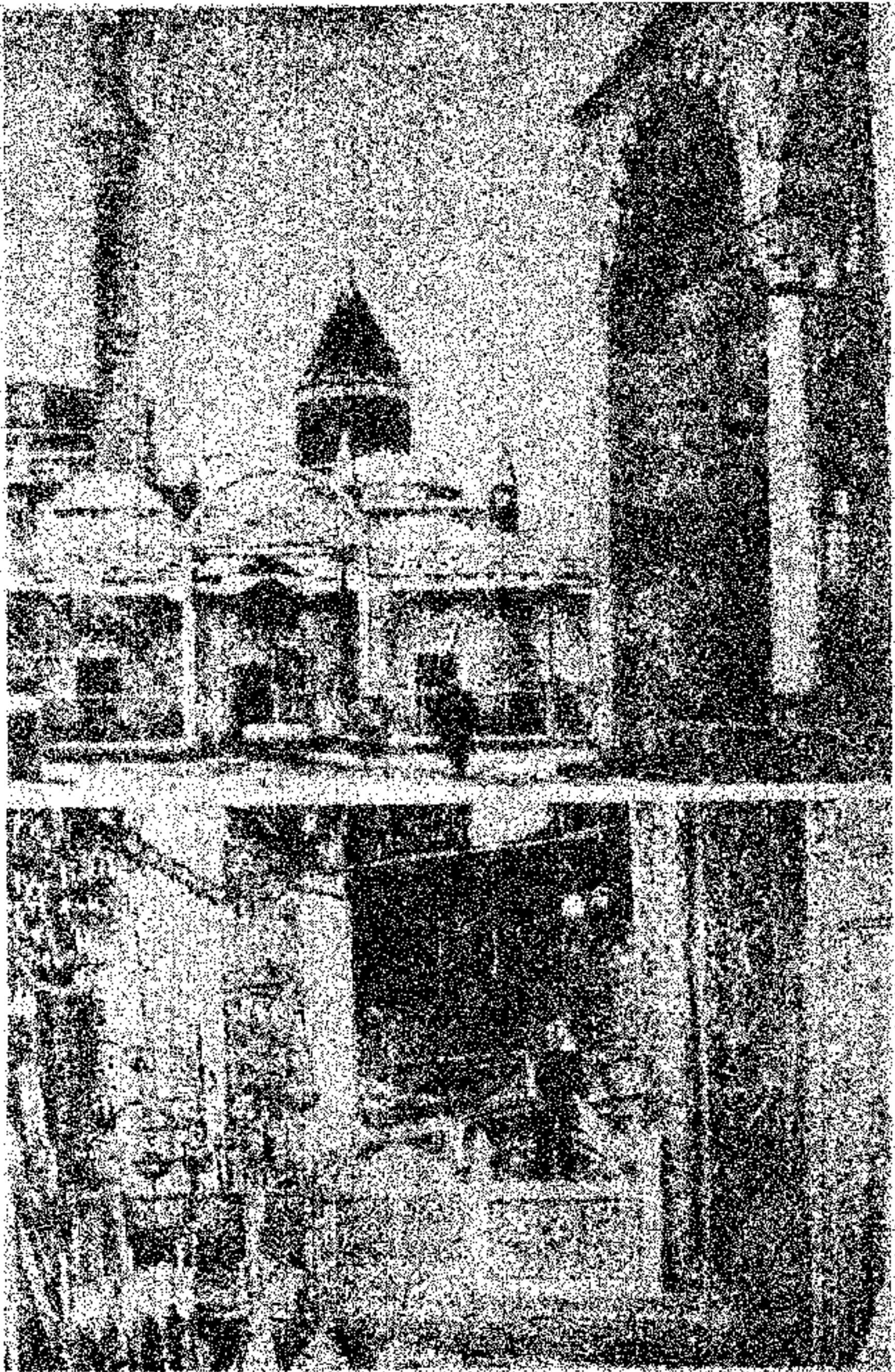
هستی ما جمله از ایجاد تست
عاشق خود کرده بودی نیست را
لطف تو ناگفته ما میشوند
نقل باده جام خود را وامگیر
نقش با نقاش چون نیرو کند
عاجز و بسته چو کودک در شکم
گاه نقش شادی و گه غم کند
گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت
ما کمان و تیر اندازش خداست
ذکر جباری برای زاری است

باد ما و بود ما از داد تست
لذت هستی نمودی نیست را
ما نبودیم و تقاضایمان نبود
ای خدا انعام خود را وامگیر
ور بگیری کیت جستجو کند
نقش باشد پیش نقاش و قلم
گاه نقش شیر و گه آدم کند
رو زقرآن بازخوان تفسیر بیت
گر پیرانیم تیر آن نی زماست
این نه جز این معنی جباری است
و درجای دیگر فرماید:

این معیت با حق است این جبر نیست. و در موارد عدیده دیگر جبر را
صریحاً مردود دانسته و اما استدلال مرحوم مزبور در رد عقیده وحدت وجود نیاز
به بحث مفصل و انشاء مطول دارد و اکتفا بیک جمله میشود که فرموده اند: اگر عقیده
به وحدت وجود صحیح نیست لامحاله باید به کثرت و تعدد آن معتقد شد که این اعتقاد
حاجت با استدلال ندارد و اما توسل آن مرحوم بعقل و تمسک وی بروایت «ایاک امر
و ایاک انهی و بک اثیب و بک اعاقب» منقوض باخبار و احادیث فراوانی است و با عقیده
مجلسی علیه الرحمه تضاد و تهافت بین دارد چه مرحوم مزبور اعتماد بعقل را جایز
ندانسته و استدلال فرموده است که اختلاف عقلا در مسائل عقلیه عقل را از حجیت ساقط و
هابط مینماید و تنها راه خداشناسی آنست که دست بدامان اعمه هدی بشوند که با وجود
ایجاد آنها خدا حاجت خود را بر خلق تمام فرموده است.

و نیز مرحوم آیت الله میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوانین در جامع الشتات نسبت
بمولانا جلال الدین چنین میفرماید:

انا آدم الاول انا نوح الاول انا ابراهیم الخلیل الی آخره که بمقتضای این



نمای داخلی و خارجی خانقاه دارقوئیه

عبارت همان است که پیش گفتیم که مذهب ایشان این است که خدا ظاهر میشود بصورت خلق و منتقل میشود از صورتی بصورتی و از غزل مشهوری که از مولانا نقل کرده اند بر همین مسلك است :

هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمد
دل برد و نهان شد
هر دم بلباس دگر آن یار در آمد
که پیرو جوان شد

که باز مشاهده میشود پایه استدلال و استناد مرحوم میرزا، غزل مسبق - الذکر است که سراینده آن شخصی غیر از مولانا جلال الدین است و شاید مرحوم مزبور خود باین امر واقف بوده است زیرا غزل را منسوب بمولانا دانسته نه مولانا جلال الدین و اما مرحوم ملا احمد مشهور بمقدس اردبیلی شرحی مشبع در معتقدات فرق مختلفه صوفیه بیان فرموده و در کتاب حدیقة الشیعه که صاحب مقام الفضل و صاحب لؤلؤ البحرین و صاحب اهل الآمل و صاحب بلغة الرجال آنرا از جمله مؤلفات آن مرحوم دانسته اند ضمن بیان معتقدات فرقه ذرقیه میفرماید :

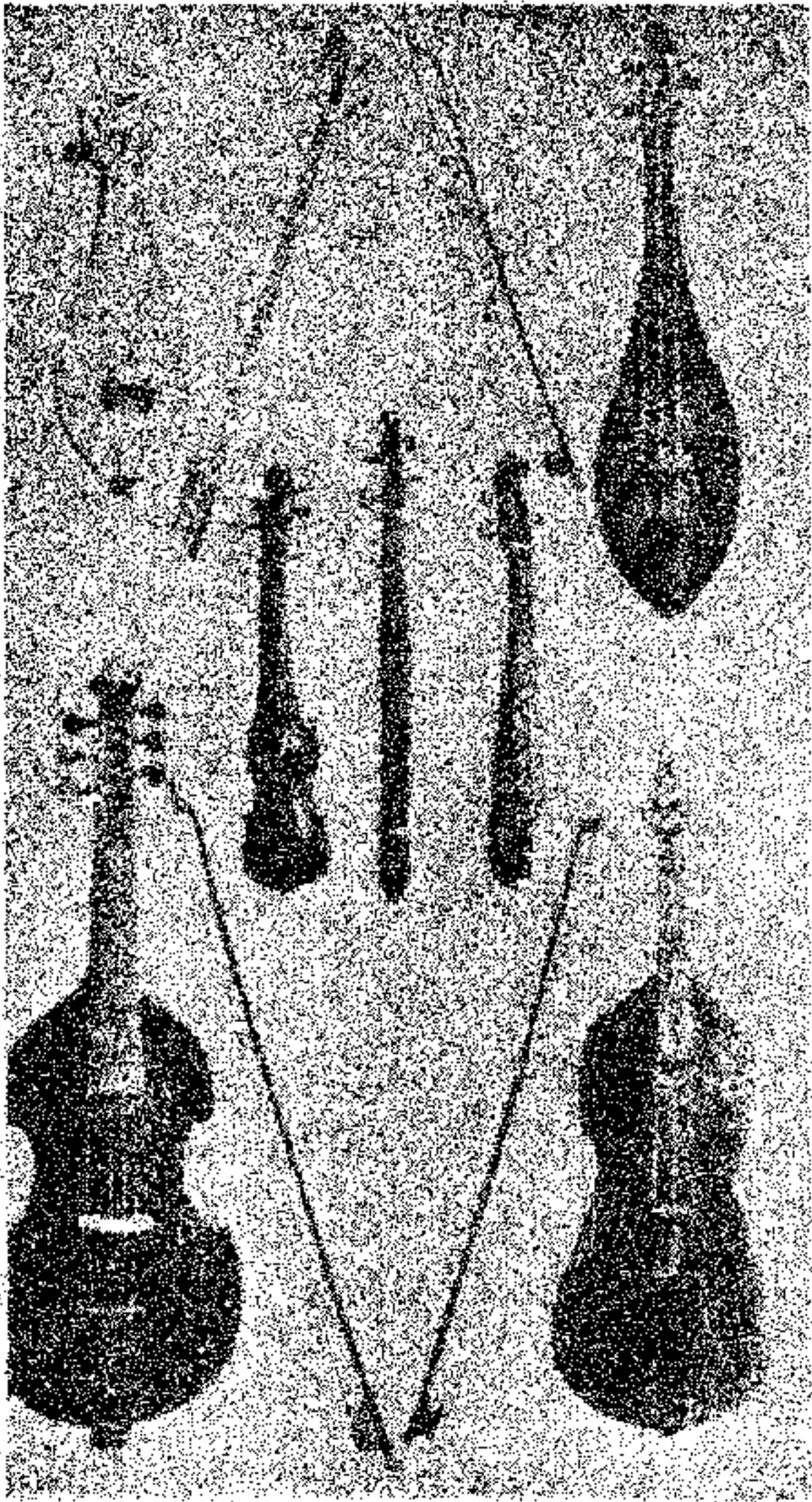
هر گاه کسی از صوفیان میگفت. حلاج یا ناسخ یا بسطامی یا رومی را دوست نمیداریم در کشتن او سعی بلیغ مینمودند و تا قتل با او همراه بودند.

که معلوم نیست این مطلب مبتنی بر چه اساس و مسبق بکدام سابقه و مستند بچه استناد و چه استدلالی است و باز هم معلوم نیست مقصود از رومی مولانا جلال الدین بلخی است یا رومی شاعر دیگر؟

دیگر از منقدین مولانا مؤلف کتاب تذکرة الاخوان است که کتاب مزبور در سال ۱۲۲۹ قمری بطبع رسیده مؤلف آن شخصی است بنام سلیمان میرزای قاجار و البته با سلیمان بن محسن نباید اشتباه نمود مشارالیه نسبت بمولانا فاعاشی و هتاکی بسیار کرده و نمیدانم بچه علت در پایان نقد خود باین شعر استناد جسته است :

شمس تبریز ایستاده هست و در دستش کمان

تیر زهر آلود را بر چنان احق میزند

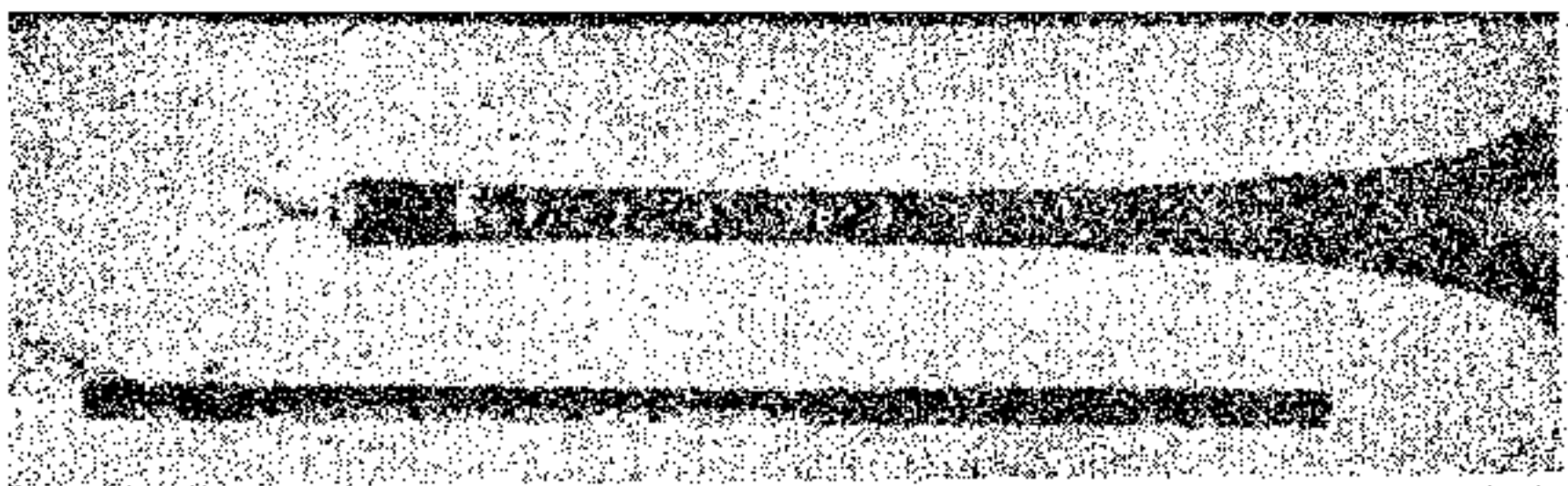


دوسو از طرف راست و چپ قسمت فوقانی : در باب بودوساز چپ و راست قسمت پایینی : کمانچه است .
همچنین سه ساز و سده کمانچه های کورچارت است .

که نسبت باین استناد بقول ارباب اصطلاح باید گفت: قد صدر من اهله ووقع فی محله. وبالأجمال از مجموع عقایدی که از مخالفین مولانا ملاحظه شد این مطلب بنحوی روشن میشود که در بین فحول علماء اعلام از لحاظ استدلال، تضاد و تهاوت وجود دارد و بلکه استدلال هر يك منقوض با استدلال دیگری است و بیشتر از این معتقدات هم مبتنی بر غزلی است که از مولانا جلال الدین نبوده است و با تفصیلی که گذشت غزل مزبور ترجمه خطبه منسوب بمولای متقیان است و مطلب زائدی از خطبه های نامبرده ندارد و عجیب است که نسبت بر اوی خطبات از ناحیه علماء مذکورین عنوانی نشده و فقط مرحوم میرزا محمدباقر مجلسی علیه الرحمه فرموده (لا اعتبار بما رواه البرسی) اما نسبت بغزل مزبور که مستخرج آنست اینهمه سخن بمیان آمده در هر حال بنظر نگارنده چند نکته هست که ذکر آن خالی از فایده نیست. نخست اینکه غالب علماء امامیه مولانا جلال الدین را از خود ندانسته و باختلاف گروهی وی را از پیروان مذهب سنت و جمعی او را صوفی بمعنی مصطلح دانسته اند که بحث کافی در مذهب مولانا را ضمن فصلی در کتاب سرگذشت مولانا جلال الدین تشریح نموده ام و بنظر این جانب محققاً مولانا بعد از تالاقی باشمس تبریزی شیعی اثنا عشری بوده است و همچنین بدلیل اینکه مولانا خرقة از کسی نگرفته و روش مخصوص وی بعد از وفاتش فرقه ای را تشکیل داده که وجود فرقه نوین دلیل بر عدم قبول روش گذشتگان و پیشینیان مکتب تصوف است از آنگونه صوفیان اصطلاحی نبوده است و این امر موجب شده که از ناحیه بزرگان شیعی در باره وی اشارت و کنایتی رفته است نکته دیگر آنکه روش مولانا جلال الدین از لحاظ امور شرعیه طوری دیگر بوده است که شاید پسندیده آقایان علماء نبوده زیرا این مطلب محقق است که مولانا با او ای دفونی و در باب گوش مینهاد و استماع آنرا جایز میدانسته.

و بقول ارباب بصیرت از استماع غنا پرهیز نمیکرده است و از این لحاظ بطور اجمال یاد آور میشود که مولانا بنا بر گفته دوست و دشمن مجتهد و فقیه بوده و حق آن داشته است که حلال را از حرام و حق را از باطل تمیز دهد، وی امام المسلمین خطاب

مینموده اند و از اقطار و اکناف عالم وجوه شرعیه برایش میرسیده و مرجع مسلم تقلید بوده است و بنا بر این مقدمه حق استنباط و فتوی داشته و استنباطات عالم در مورد روایات مربوط به غنا بانحاء مختلف بوده و فتاوی گوناگون در این باب صادر شده است و مراجع مسلم شیعه امامیه از قبیل مرحوم علامه محقق حلی و محقق سبزواری و علامه محسن فیض با استدلال قانع کننده ای در این خصوص بحث نموده و نظر داده اند و مرحوم محقق سبزواری در کفایه بیان میفرماید که چون در عموم روایات مربوط به غنا کلمه غنا



ساز بالا نی بسیار کوچک و ساز پائین نوعی از نی میباشد

مصدر بالف و لام است و با فرض آنکه الف و لام افاده تعریف کند ناظر بنوع خاصی از غناست که در زمان خلفا آن نوع مخصوص رایج بوده است چون معنیات بدون حجاب بر اهل مجالس وارد میشده اند و روایات ناظر بآن نوع از غناست لاغیر و اما اخبار مربوط باین موضوع طوری است که امکان اباحه غنا را بتوان استنباط نمود و مرحوم علامه محسن فیض میفرماید تشخیص حلال غنا از حرام آن باشخص مستمع است اگر او را بامور ربانی سوق دهد مجاز است و اگر بامور شیطانی گسیل کند غیر مجاز و در شرح احوال مولانا آمده است که روزی آوای رباب میشنید و فرمود این آهنگ مانند صدای ابواب بهشت است و شخصی پرسید چگونه است که درمن این ذوق نمیاورد؟ فرمود چون برای ما صدای باز شدن آن دراست و برای تو صدای فزاشدن آن و منظور چنان بوده که آهنگ رباب ما را بعوالم ملکوت و ترا بعالم ناسوت سیر میدهد. در هر حال



يك تصوير قديمی از رقص درویشان

مولانا جلال‌الدین هم مانند دیگر علمای شیعه فتوی بحالیت آن داده ولی حلال بودن آنرا مشروط باین امر نموده است که غناء مسموع برای هوای نفس نباشد و مکرر این نکته را یادآوری فرموده است و حتی یکی از معتقدین به حضرتش در این باره استفسار نموده و مولانا بهمین نهج جواب فرموده‌اند.

نکته دیگر مسئله مجالس سماع و جذبه ورقص است که مولانا حضور و مباشرت آنرا جایز می‌شمرده و این معنی بر آقایان علماء اعلام شاق می‌آمد

بر فسور بانومار گریه اسمیت مستشرق انگلیسی مینویسد که رقص صوفیان نمایش حرکات کرات و اجرام فلکی است و شاید بدین وسیله رهوز فلکیات تدریس

میشده است. در هر حال عقیده و فتوای مولانا بر اباحت این حرکات تابع استنباطات او است و کسیرا بر مستنباطات فقها حق خورده گیری نیست و ظاهراً هر گاه جنبه لهو از ترقص حذف شود هیچ فتوی به حرمت آن نباشد. و باید معتقد بود که:

پس سخن کوتاه باید والسلام

حال پنخته در نیابد هیچ خام

تهران - روز مولوی. آبان ماه ۱۳۳۶



شعر مولوی

سخنرانی استاد بدیع الزمان فروزانفر

حضار محترم - وقتی از طرف انجمن ملی یونسکو باینده مذاکره شد که در این مجلس شریف درباره مولانا که لااقل سی سال از عمر خود را وزارت باور به آثار او گذرانیده ام اینجام طلبی بعرض برسانم سخت مستنکف بودم زیرا وسعت اطلاعات مولانا و علو مقام و درجه او و خاصه طریقه بی نظیر او در ادبیات فارسی که شرح و بیان آن، کتب مفصل و متعدد لازم دارد از عهده این حقیر بیرون بود و دیگر آنکه مایل بودم که در این انجمن شرف استماع داشته باشم نه وظیفه بیان؛ زیرا برای هر عاشقی و سودا زده‌ای شنیدن وصف محبوب از زبان دیگران لذت آوراست.

دیگر آنکه وقتی صحبت شد که در این برنامه استادان محترم صحبت خواهند کرد که قطعاً بر ادای این وظیفه یعنی معرفی مولانا از این ضعیف قادر تر هستند برای خودم بهتر و اولی دانستم که باز هم بشنوم و نه اینکه بگویم. ولی نظر بهمان قدمت خدمت و سابقه ارادت بمولانا عذر بنده را کمیسیون ملی یونسکو نپذیرفتند و امروز که در این مجلس حضور یافتیم و این شرف برای بنده دست داد و خاصه توجه اعلیحضرت همایون شاهنشاه را در این امر ملاحظه کردم و علاقه ملت ایران را باین شاعر بزرگ نامی که تا کنون چنانکه باید حقش ادا نشده است دیدم، قدری جرأت و گستاخی برای حضور در پشت این میز خطابه پیدا کردم. خاصه این آهنگ لطیف شریف لطف آمیزی که از عوالم روحانی و معنوی حکایت میکرد پیوسته به آوازی که مولانا بآن همیشه عشق میورزیده است در کالبد نحیف و خسته بنده حالتی که در وصف نمیآید و مگر باز بهمان وسیله بیان کنم، ایجاد کرد. وظیفه ای که برای حقیر معین شده است بیان مقام شاعری و سخن سرایی

مولانا است یعنی آن مقامی که مولانا تا حدی خودش از آن مجتنب و محترز بوده است همه میدانیم که وضع زندگی مولانا در تاریخ ادبیات ایران امری است کم نظیر و شاید بی نظیر. تصور بفرمائید مردی فقیه که در مقامات و طبقات فقهای حنفیه چندین بار اسم او مذکور است (علمائی که در طبقات حنفیه بحث کرده اند مولانا را در صدر فقهاء حنفیه نام برده اند) . مردی که مرجع فتوی و احتیاجات مردم در زندگی خودشان بوده است ، پیشوای اخلاقی و روحانی بسیاری از مردم ممالک اسلامی بوده است ، چنانکه هنوز هم هست . بسیاری از مردم در کشورهای مختلف اسلامی هنوز هم از اسلوب و سلیقه تصوف مولانا پیروی میکنند و عجب خواهید کرد اگر عرض کنم که هنوز در جزیره قبرس خانقاه وجود دارد و اسلوب مولانا و روش او را در سماع و ارادت و در سلوک طریقت پیروی میکنند . این چنین مردی و این چنین شخصی که مدرس و فقیه و فیلسوف و حکیم و مرجع فتوی بوده است ناگهان عاشق شیدایی شده است . بر خورده است بمراد فوق العاده جذاب فریبنده ای و در انوار آفتاب آسای وجود او محو و مستغرق شده است .

آن شخص هم از مفاخر ناشناخته ممالک ماست و آن شمس تبریزی است . ناگهان کسی که فتوی میداده ، درس میگفته ، تفسیر بیان میکرده ، مرجع مشکلات دینی مردم بوده ، شاعر و نشیننده مجلس سماع و آراینده مجالس ذوق و وجد و حال شده است! شاعری او در موقعی شروع شده است که جوانیش نزدیک بانقضا بوده است . یعنی مولانا درست و راست از ۳۸ سالگی شاعری را آغاز کرد و بدین معنی میتوان گفت که مولانا نابغه است . یعنی ناگهان کسی که مقدمات شاعری نداشته شعر سروده است و عجب است که این کسی که سابقه شاعری نداشته و در مکتب شعر و شاعری مشق نکرده و تلمذ ننموده است بسیار شعر گفته و همه را زیبا سروده است هر گاه مولانا را با ستارگان قدر اول ادبیات فارسی که امروز ما بین ما مشهورند و عبارتند از استاد طوس مظهر مملکت ایران و حضرت شیخ اجل سعدی شیرازی و خواجه بزرگوار حافظ مقایسه کنیم مقدار شعری که از مولانا باقی مانده است بنسبت از همه بیشتر است .

البته اطلاع دارید که حد اکثر آنچه در شاهنامه فردوسی از شعر ضبط شده است در نسخه‌های مغشوش و نادرست که قابل اعتماد نیست مثل چاپ امیر بهادر در حدود ۵۲ هزار بیت است و در نسخه‌ی که مورد اعتماد است بیش از ۴۸ هزار بیت ندارد. ولیکن مولانا مجموع اشعارش از رباعی و غزلیات و مثنوی شریف بالغ بر ۷۰ هزار بیت است. باین طریق که مثنوی باختلاف روایات دارای بیست و پنج هزار و ششصد و بیست و اندی بیت یا بیست و شش هزار و ششصد و بیست بیت است. غزلیات مطابق جمع و تدوینی که بنده کرده‌ام و امر و زجزاء اول آن منتشر شده است و در این نمایشگاه ملاحظه خواهید فرمود مجموع آن در حدود ۴۳ هزار بیت است که از آن جمله ۱۹۳۷ رباعی است و تنها غزلیات مولانا در حرفی ۸۸۰ غزل است. یعنی تقریباً معادل غزلیات سعدی و دو برابر غزلیات حافظ. مقصود اینست که شاعری مولانا امری است خارق العاده و با سابقه تحصیل و کار و مناسبتی نداشته است. مثنوی شریف در حقیقت یک کتاب حکمت و فلسفه و اخلاق و ذوق و حال و تربیت و علوم اجتماعی است. زیرا بحث در مثنوی از هر ناحیه‌ای که بکنیم یعنی هر صاحب فنی که در مثنوی شریف مطالعه بکند و بخواهد فکر قدیم و فکر جدید نامیرنده جاوید برای مطلوب خود در مثنوی پیدا کند، پیدا میکند. کسانی که در علم النفس، در فقه، در اصول، در اصول عقاید یعنی علم کلام، در ادب، در فلسفه مطالعه دارند هر یک از علوم قدیم و جدید را که تصور بفرمائید درباره آنها بحث دارد و بحث تازه دارد و فکر جدید نامیرنده دارد و این مسائل را در فهرستی که از مثنوی در ۱۳۲۴ تهیه کرده‌ام و هنوز بطبع نرسیده است روشن و مبین نموده‌ام مثلاً در مثنوی ۷۵۵ حدیث نبوی تفسیر و توضیح شده است. ۵۲۸ آیه از آیات قرآن در مثنوی بطریق اشاره یا بتصریح مذکور است که مولانا آنها را شرح و تفسیر کرده است و بمناسبت مقام درباره آنها بیانات دقیق کرده است و اینها غیر از مضامین آیات است که در این کتاب میتوان دید.

از لحاظ تمثیل و حکایت در مثنوی بیش از هر کتابی از کتب زبان فارسی تمثیل و حکایت وجود دارد (حافظه‌ام بد نیست ولی باین حال احتیاط میکنم و اجازه فرمائید

از روی کاغذ عرض کنم بهتر است) این حکایات و تمثیلات در مثنوی مطابق آنچه که بنده استخراج کرده‌ام یعنی آنهایی که در سر فصل‌ها ذکر شده است مجموعاً ۲۷۵ حکایت است که از اینها ۲۶۴ حکایت را درمآخذ قصص و تمثیلات ذکر کرده‌ام و سابقه آنرا در ادبیات فارسی با اطلاع رسانده‌ام.

علاوه بر اینها مطابق احصائی که قاضی تلمذ حسین در مرآت المثنوی کرده و کتاب بسیار مفید و نافع است و در هندوستان چاپ شده است در مثنوی معنوی ۱۲۸۱ موضوع طرف بحث قرار گرفته و این مطابق تشخیص اوست و او از روی اطلاعات خودش یعنی بدون نظر با اطلاعات جدید این مسائل و معانی را استخراج کرده است. اینها راجع است باخلاق، فلسفه، کلام و تصوف. اما مسائل دیگر از معانی اجتماعی و روانشناسی و فلسفه جدید و اطلاعات فوق‌العاده در باب ملل اسلامی و مسائل فقهی و کلام و تفسیر و نظام و اشباه آن اینها در این فهرست ذکر نشده است و ملاحظه بفرمائید در ۲۶ هزار بیت مرد شوریده عاشق سودا زده‌ای که قرار و آرام از عشق مطالب خود نداشته است چه مقدار تسلط نفس و قدرت بیان داشته که این مطالب سخت رام نشونده مشکل را که شعراء گرد آنها نگشته‌اند با این بیان واضح و صریح در مثنوی شریف آورده و آنها را با این تنوع فوق‌العاده. نظیر مولانا در تنوع مطالب اگر کسی را باید شمرد استاد طوس و سعدی و شیخ عطار هستند.

البته آوردن مسائل فلسفی و بحث در مسائل کلامی شاید برای بسیاری از شعراء بعداً میسر شده است. یعنی بسیاری از شعراء ما هستند که در مسائل توحید بحث کرده‌اند و تلاش‌هایی قبل از مولانا در بسیاری از مسائل فلسفی بحث کرده است. بعد از مولانا شیخ شبستری و اوحدی مراغه‌ای، اینها همه مسائل عرفانی را پیش کشیدند و الحق نیز خوب بحث کردند. اما در بحث مولانا چند چیز است که در بحث، هیچ کوینده‌ای و در بیان هیچ محقق و وجود ندارد. اول آنست که مولانا توانسته است مطالب بسیار عالی و دور از ذهن مردم را که مردم در خانقاهها میگفتند و سینه بسینه بیکدیگر میرسانیدند و بصورت رمز و اشارت بیان میکردند این همه را روشن و بر ملا و

بدون هیچگونه پیرایه‌ای بفضیح‌ترین بیان و واضح‌ترین ادا و لحنی در معرض افکار بگذارد. خیلی از مسائل در مثنوی هست که خواننده آنها را بواسطه پیش‌بافتادگی آن در نظر مولانا اهمیت نمیدهد و بدیده تکریم نمینگرد. همان مسائل در کتب فلاسفه و حکما و صوفیه با پیچ و تاب و خمی ذکر شده که فهم آن، وقت طلاب و خوانندگان و پژوهندگان را میگیرد. دیگر اینست که مولانا آن مرد مقتدری است که هر مطلب ممنوعی را در بحث خودش در مثنوی میتواند بصورت امر ممکن و بلکه واجب و ضروری بیاورد. چنانکه خواننده بجز اعتقاد و ایمان براه مولانا راهی پیدانکند و مثل اینکه مولانا از همه طرف راه را بر خواننده می‌بندد مگر آنراه که خود خواسته است خواننده را از آنراه ببرد.

مسئله دیگر اینست که مولانا در مثنوی این خاصیت را دارد که ایمان ایجاد میکند و تنها اقناع نمیکند. فلاسفه و حکما اقناع میکنند یا باستدلال زبان طرف را می‌بندند ولی مولانا از راه پائی که هیچکس متوجه و ملتفت نمیشود خواننده را با خود بعالم خود بی اختیار میکشاند.

میکشد هر جا که خاطر خواه اوست

این مسائل که در ادیان هست از قبیل معجزات و نظایر آنها در مثنوی وقتی انسان میخواهد جز ایمان و اعتقاد نسبت بآنها هیچ راهی پیدا نمیکند. در صورتی که در کتب کلامی که انسان مطالعه میکند ای بسا که اشکالاتی هم بر آنچه که آنها آورده‌اند برای خواننده ایجاد میشود.

در بیان مولانا این خاصیت هست که ایمان ایجاد میکند.

دیگر اینست که ملالت نمی‌آورد. زیرا که مولانا متفنن است. مولانا آن گوینده‌ایست که مطالب مختلف را بیکدیگر مخلوط کرده است. فلسفه، حکمت، کلام، علم النفس، حیوانشناسی، جغرافی، اطلاعات تاریخی، مسائل تصوف، حکایات و قصص همه آنها پراکنده در مثنوی شریف وجود دارد ولی قدرت بیان مولانا در اینست که این مسائل مختلف را بیکدیگر تلفیق کرده و آن نتیجه‌ای را که خودش میخواهد

از آن میگیرد و هیچوقت مقصد اولی را فراموش نمیکند. در عین اینکه در ضمن تقریر مطالب نتایج مختلف هم میگیرد ولی این نتایج مختلف را مثل قیاسات مرکب در آخر هم ترکیب میکند و روح ایمان و اعتقاد در شنونده ایجاد مینماید.

برای آنکه به بحث در غزلیات هم مختصری برسیم باید عرض کنم که از مطالعه مکرری که در مثنوی شریف برای بنده حاصل شده است بنده مثنوی را حاوی حقایق زنده و مطالب سرشاری یافته‌ام که هنوز پیشاپیش بشریت میرود و پشت سر عالم نیست عالم با این همه ترقی که کرده است، تمدن جدید و نو با این پیشرفت حیرت انگیز و قاهر و غالبی که در عالم دارد هنوز نتوانسته است بسیاری از افکار مولانا را پشت سر بگذارد. بسیاری از طرق فلسفه پشت سر دنیا افتاده است و دنیا سالها از آنها جلو افتاده است ولی حقیقت زنده در اخلاق و در شناسایی و در معرفت انسان و توحید و اصول انسانیت که باید پیروی بشود در یک عالم متشکل و متحد و یگانه در مثنوی طوری است که قرن‌ها هنوز پیشاپیش بشریت خواهد رفت اگر فرض کنید وسائل مخرب دنیا را خراب و ممالک و تمدن‌ها را زیر و رو کند بی گمان حقایق زنده مثنوی معنوی مولانا همیشه زنده و پایدار خواهد بود و ملت ایران بدین سبب همواره سرفراز و سر بلند خواهد ماند.

اما چند کلمه هم درباره غزلیات بگوئیم:

حقیقت امر اینست که نسخ مختلف غزلیات که از قرن اول بعد از وفات مولانا مانده است چنانکه بعرضتان رساندم شامل در حدود ۴۳ هزار بیت است از فارسی و عربی و ملبعات ترکی و عربی و یونانی و قصائد فارسی و ترجیعات.

مولانا شعر خودش را مطلقاً به حسن ترتیب الفاظ وصف نکرده است. حق هم اینست که حسن ترتیب الفاظ امری است در بلاغت و فصاحت شاعر در درجه دوم. و اکنون مجال بحث در این مسئله نیست. ولی در جای خودش، عقیده منقدمین را در این باب ویران کرده‌ایم. آنچه مولانا سخن خود را با آن وصف میکند قوت تأثیر است. یعنی همان چیزی که کتب سماوی بآن موصوف است و در حقیقت آثار مولانا را از این